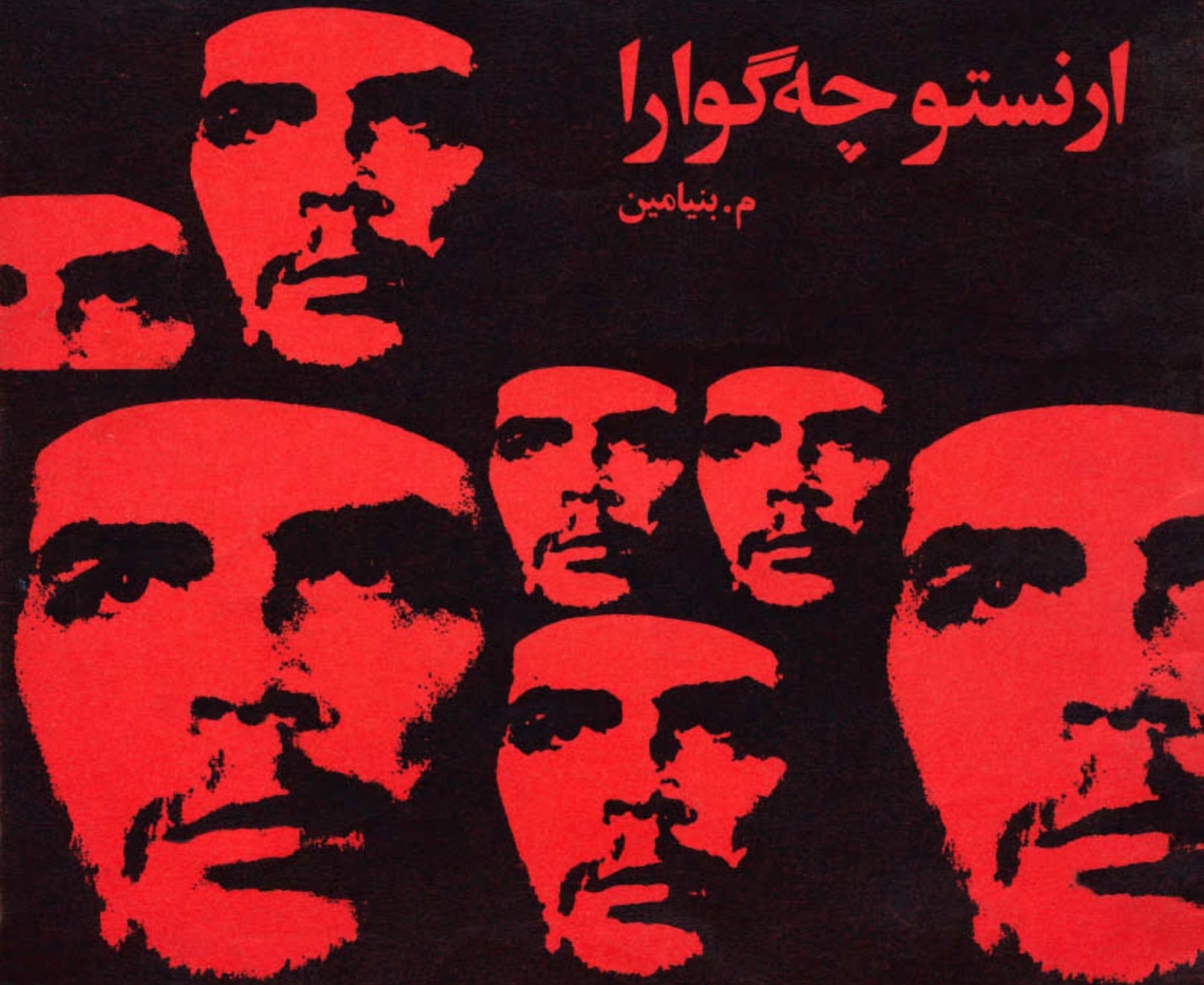


ارنستو چه گوارا

م. بنیامین



ارنستو چه گوارا

م. بنیامین



آتشوارات کتیبه



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

* ارستو جهگوارا

* م . بنیامین

* چاپ دوم : ۱۳۵۹

* حق چاپ محفوظ .

خیابان انقلاب - خیابان فروردین

تلفن : ۶۶۳۵۸۸

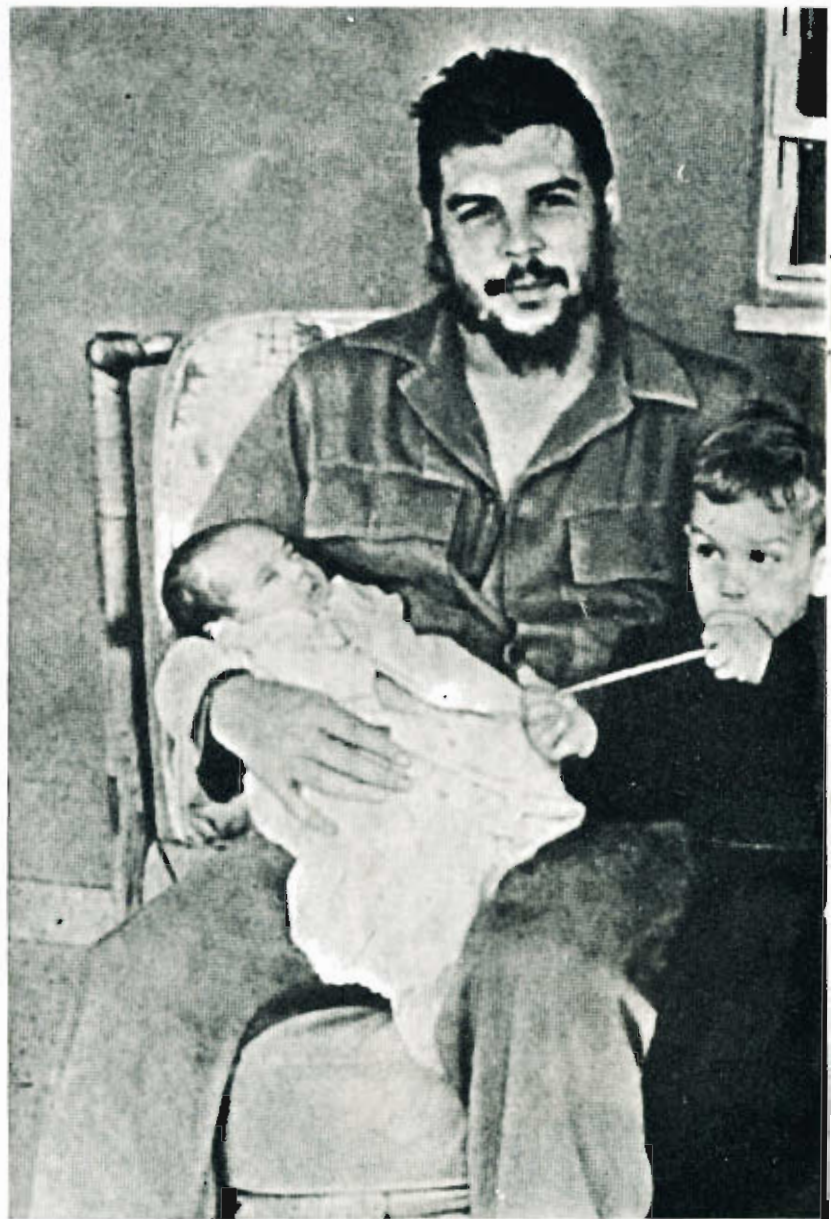


همه بچه‌های
آمریکای لاتین
ارنستو چه‌گوارا را ،
می شناسند .
مردی را که ،
همه بچه‌های
آمریکای لاتین را
می شناخت .
مگر او که بود ؟
چه میکرد ؟
و چه می‌گفت ؟
که بچه‌ها دوستش داشتند ؛
و بزرگ‌ها به خودش نشنه بودند ،
بزرگ‌هایی که فقر بچه‌ها
از ثروت بادآورده آنها بود .

ارنستو چه‌گوارا پزشک بود ،
پزشکی که مردم را دوست داشت ،
و شب و روز ،
بدون هیچ چشمداشتی ،
در چهار دیواری مطب خود ،
بیماران را معالجه می‌کرد .
او عقیده داشت
که از این راه به کشورش آرژانتین ؛
و هموطنان فقیرش خدمت می‌کند ،
و امیدوار بود که

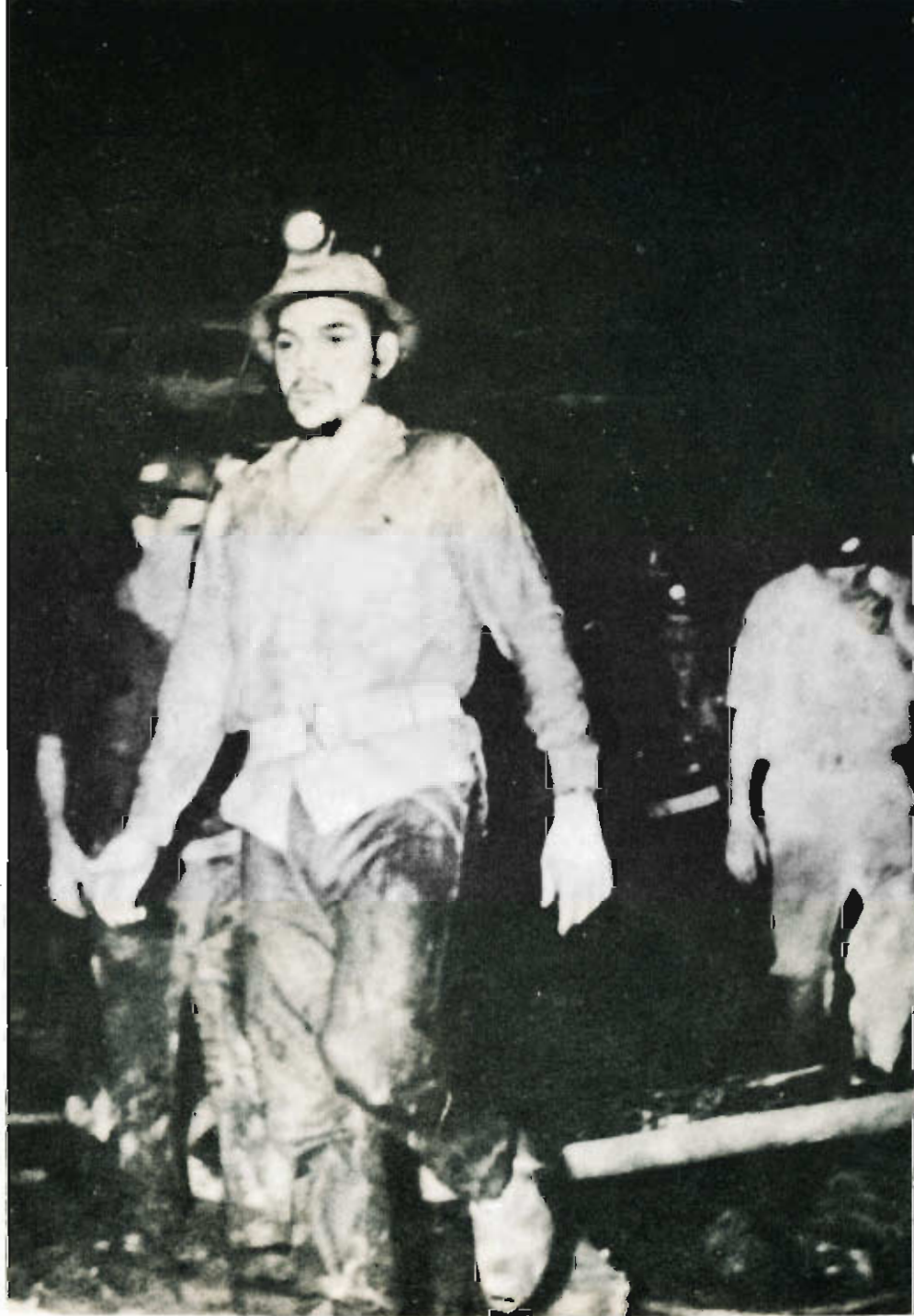


با چنین خدمتی ؛
می تواند ریشه بیماری ها را بخشکاند ،
تا دیگر کسی را
پیرامون خود بیمار نبیند .
اما هرچه درمان می کرد ؛
هرچه قرص و شربت و سوزن می داد ؛
باز ، روزبه روز
بیماران زیادتر می شدند ،
و شمار مرگ و میرها بالا می گرفت .





چه‌گوارا مدام در فکر بود ؛
تا راهی پیدا کند
راهی که توده‌های میلیونی را
از فقر و بدبختی نجات دهد .
فکر کرد و فکر کرد
و سرانجام به این نتیجه رسید ،
که دردهای مردم با دوا درمان نمی‌شود ،
که ریشهٔ این دردها در بچه‌ها نیست ،
در بزرگ‌ها نیست ؛
در اجتماع است ؛
در اجتماعی که او ؛
و میلیون‌ها فرد دیگر زندگی می‌کنند



و جان می‌کنند .

آخر کدام دارو؟

کدام شربت؟

کدام سوزن؟

گرسنگی را معالجه می‌کند ،

بد غذایی را درمان می‌بخشد ،

و نداری را از بین می‌برد .

پس بیگمان دارویی هست ؛

اما نه این داروهای مسکن .

چه‌گوارا مدام در فکر بود :

باید داروی موثری پیدا کرد .

باید داروی موثری پیدا کرد .



پس یزشک مطب نشین ،
از چهار دیواری کوچک خود بیرون آمد .
کولباری پر از کتاب به دوش انداخت ،
گیوه‌هایی به پا کرد ،
و راهی مطب بزرگتری شد ؛
که بسیار بزرگ بود ،
و نامحدود .

مطبی که دیوار و مرز نداشت
و سراسر آمریکای لاتین را شامل می شد .
چه‌گوارا از این شهر به آن شهر می رفت ،
از این ده به آن ده ،
با این یکی گپی می زد
با آن دیگری گفتگویی می کرد
ساعتها در کلبهء سرخ‌پوستی می نشست ،
و با کودکان شیطان ، سر به سر می گذاشت .
سرانجام در همین سفرها ،

نه یکی ، نه دوتا ،
صدها، هزارها ،
که بیشترشان ساکن آمریکای شمالی بودند ،
همان سرمایه‌دارانی



آنقدر نبض مریض‌ها را گرفت ،
که مرض واقعی را پیدا کرد ،
مرضی که درمانش زیاد هم آسان نبود .
و به تلاش و کوشش بسیار نیاز داشت .
چه‌گوارا به این نتیجه رسید :
که همه آن بیماری‌ها ،
از یک مرض ناشی می‌شود :
مرضی که زالو وار ،
خون یک یک آنان را می‌مکد ؛
و هزاران بیماری دیگر
دچار شان می‌سازد .
مرضی که اسمش " سرمایه‌داری " است ؛
و میکرب آن ،
سرمایه‌دار است ؛

که امپریالیسم آمریکا را
 رهبری می کنند
 و به کمک ایادی خود ،
 همه ثروت این سرزمین ها را به غارت می بردند ،
 در حالیکه خود مردم ،
 بر روی گنجهای سرزمین شان ،
 از بی چیزی و نداری میمردند .
 چه گوارا به این نتیجه رسید
 که برای از بین بردن مرض ،
 بایست میکرب را نابود کرد .
 برای از بین بردن سرمایه داری ،
 بایست سرمایه دار را از میان برداشت .
 پس با این اندیشه دست به کار شد .
 مرض را یافته بود : سرمایه داری !
 میکرب را پیدا کرده بود : سرمایه دار !
 اما دارو ؟
 آیا با شربت می توانست این میکرب را نابود کند ؟



آیا با سوزن می توانست ؟
 آیا با قرص می توانست ؟
 چه گوارا شب و روز در همین فکرها بود .
 نه ، اینجا دیگر هیچ یک از اینها فایده نداشت .
 اینجا دیگر درمان به کار نمی آمد .
 اینجا بایستی مبارزه کرد .
 مبارزه بر ضد دشمن ،
 دشمنی که دزد هم بود ،
 و به زور و دوز و کلک ثروت میلیونها
 مردم را غارت می کرد ،
 دشمنی که به صغیر و کبیر رحم نمی کرد ،
 هر نغمه مخالفی را با گلوله جواب می داد .
 و مبارزین را به خاک و خون می کشید .
 دشمنی که تا دندان مسلح بود .
 پس برای پیروزی بر این دشمن ،
 بایستی جنگ مسلحانه راه انداخت ،
 و جواب گلوله را با گلوله داد .

بار دیگر چه‌گوارا به راه افتاد :
کولبارش بر دوش ،
گیوه‌هایش در پا ،
و نطنگی در دست .
شهر به شهر ،
ده به ده ،
و کشور به کشور ،
به تبلیغ عقیده خود پرداخت .
و برای مردم توضیح می‌داد
که دشمن سخت بیرحم است
که دشمن حرف حساب سرش نمی‌شود
که پاسخ زور را با زور باید داد .
و دست روی دست گذاشتن ،
کاری را پیش نمی‌برد .







چه‌گوارا دیگر سخت آبدیده شده بود :
نه از راه می‌ترسید ، نه از چاه ،
نه از گرسنگی می‌نالید ، نه از تشنگی ؛
می‌توانست روزهای پیاپی راه بپیماید ،
و از میان کوه و جنگل و دریا بگذرد .
می‌توانست هفته‌ها شکم خود را با علف و پوسته
درختان سیرکنند ؛
و تشنگی خود را تنها با قطره‌های باران فرو نشاند .
دیگر هیچ چیز برایش اهمیتی نداشت ؛
جز پیروزی ،
پیروزی بر دشمنی که تازه ،
پیدایش کرده بود .
در این سفرها ،
یکروز مردی را ملاقات کرد .
او هم برای آزادی کشورش از چنگ دیکتاتورها



که نوکر آمریکا بودند ،
نقشه می کشید .
اسم آن مرد فیدل بود ؛
فیدل کاسترو .
کاسترو هم عقیده داشت :
بر ضد دشمنی که تا دندان مسلح است ؛
بایست مسلحانه جنگید .
چه گوارا و کاسترو با هم متحد شدند ،
و روز به روز
افراد بیشتری به آنها پیوستند
شبهها و روزها مبارزه کردند ،
تا اینکه انقلاب کوبا را به ثمر رساندند .
نوکران آمریکا را بیرون کردند .
و حکومت کشور را به دست مردم کوبا سپردند .
فیدل در کوبا ماند ،
اما چه گوارا . . .
اما چه گوارا تنها به انقلاب در یک کشور قانع نبود .





او میخواست همه کشورها مانند کوبا آزاد باشند .
او میخواست هر کشوری به دست آزادمردان همان کشور
اداره شود ،

نهمشتی بیگانه ، فاسد ، سرمایه‌دار و احمق .
او می‌خواست
کاری کند

که دیگر کودکی از فقر و بیماری
در آغوش مادرش جان ندهد .
که زندگی برای همگان یکسان باشد .
پس ، مدت زیادی در کوبا نماند ؛
و باز ، کولباری بر دوش ،
گیوه‌هایی در پا ،
و تفنگی در دست ،
راهی سرزمینهای دیگر شد ؛
تا آتش انقلاب را در سرزمین‌های دیگر بیفروزد .
حال دیگر چه‌گوارا هر جا می‌رفت ،
از انقلاب کوبا می‌گفت ؛

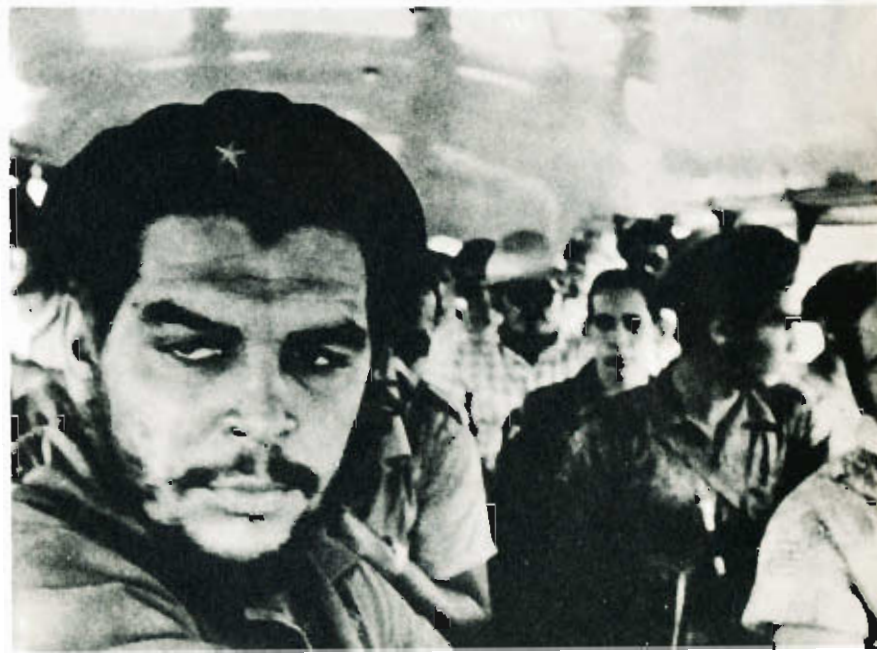
از نوکران آمریکا ،
که پس از پیروزی آنان ،
دمشان را روی کولشان گذاشته بودند ،
و مثل موش فرار کرده
مردم که از آمریکاییها دل خونی داشتند ،
از ته دل میخندیدند ؛
و به حرفهای چهگوارا گوش می دادند ،
تا آنها هم بتوانند کشور خود را آزاد سازند
چهگوارا " پیک انقلاب " شده بود .
روز به روز رفقا و همزمان بیشتری پیدا می کرد ؛

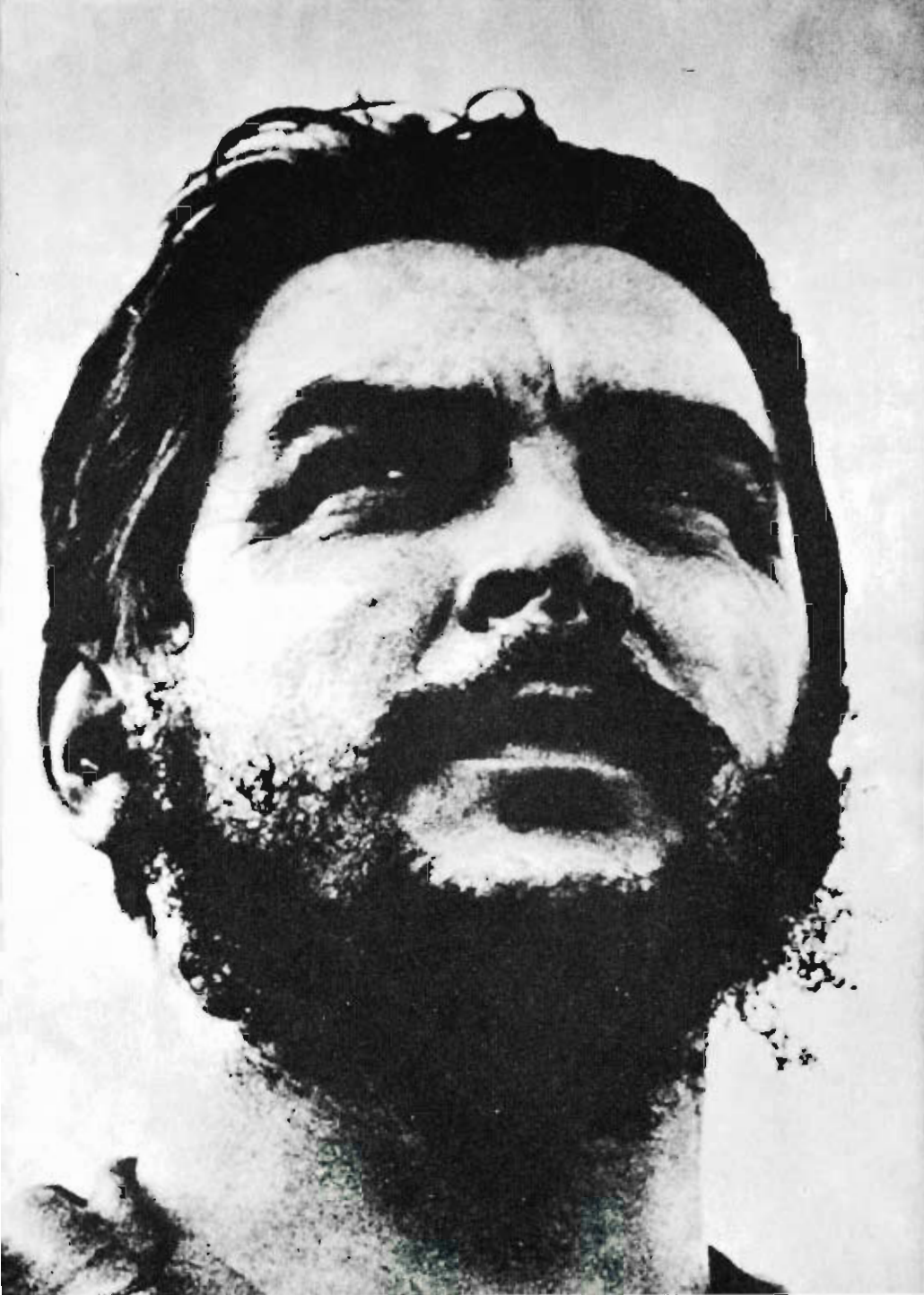


و بچه‌های کوچک ،
 نخستین و صمیمی‌ترین استقبال کنندگان او بودند ؛
 آنها چقدر دلشان می‌خواست بزرگتر بودند !
 تا تفنگ به دوش می‌انداختند ،
 و دوش به دوش او ،
 در کوهها و جنگل‌ها ،
 بر ضد دشمنان خود می‌جنگیدند .



پیک انقلاب هر جا که پا می‌گذاشت ؛
 آتش انقلاب زبانه می‌کشید ،
 و دامن مفتخورها را می‌سوزاند .
 صدای پای او ،
 صدای آزادی بود ،
 صدای استقامت بود ،
 صدای مبارزه بر ضد همهء دشمنان خلق بود :





رئیس جمهورها ،
ژنرال‌ها ،
کشیش‌ها
بانکدارها
و خیل دست نشاندگان عموسام ،
از شنیدن نام او
خود را می‌باختند ،
و مرگ او را آرزو می‌کردند .
اما دیگر نه گلوله کاری بود ،
نه زندان .
نه توپ و تانک اثر می‌کرد ،
نه تبعید .
نه موعظهٔ کشیشان اغفال می‌کرد
نه تهدید ژنرال‌ها .



از ونزوئلا تا آرژانتین ،
از اکوادور تا سالوادور ،
هرجا و همهجا
تنها صدا ، صدای چهگوارا بود
و رفتن در راه چهگوارا .
ولی دشمنان هم راحت نمی نشستند ،
و شب و روز نقشه می کشیدند ،
تا این عقاب تیزپرواز را
از پا درآورند .

زیرا که با وجود او ،
هیچگاه خواب راحت نداشتند .
و دیزی نمی گذشت ،
که راه دزدی و غارت آنان بسته می شد .
و سرمایه‌هایشان به خطر می افتاد .
آخر مردم کم کم آگاه می شدند ،



و به این نتیجه می‌رسیدند که می‌توانند ،
سرنوشت خود و کشورشان را

خود در دست بگیرند

نه مستی بیگانه ، مفتخور و احمق ،

و چنین بود که دشمنان

که سرکرده همه آنان آمریکا بود ،

با هم متحد شدند ،

نیروها را بسیج کردند ،

و صمیمی‌ترین و مبارزترین دوست مردم آمریکای

لاتین را ،

در نهم اکتبر ۱۹۶۷ ،

طی یک جنگ چریکی نابرابر ،

در جنوب شرقی بولیوی

از پا درآوردند .

دشمنان نفس راحتی کشیدند ،

و دوستان از خود می‌پرسیدند ،

آیا به راستی چه‌گوارا مرده است ؟



فردا نشان داد که
نه
قهرمانان هرگز نمی میرند.

برای کودکان و نوجوانان منتشر شد :

- | | | |
|--|--|--|
| ۲۱- تئوری نسبیست انشتین
م . واسیلیف و | ۱۱- نوازندگان شورشی
ایوان فیگر | ۱- ولادیمیر ایلیچ لنین
ن - گروپسگایا |
| ۲۲- شناخت طبیعت (دو جلد)
میخائیل اسکاتکین | ۱۲- آرزوهای کوچک
منوچهر کریمزاده | ۲- حماسه ویتنام
م - بنیامین |
| ۲۳- اشعه ایکس
ماتوی برونشتین | ۱۳- گل سرخ
هوشنگ عاشورزاده | ۳- ارنستو چه گوارا
م - بنیامین |
| ۲۴- شناخت منظومه شمسی
هارولد هایلند | ۱۴- از دوش آنها پائین بیایید
پل گادینو | ۴- اعتصاب مدرسه انقلاب
نوشته ونقاشی قدسی قاضی نور |
| ۲۵- چگونگی و مسیر تکامل
ویلیام هاکسلی | ۱۵- جانوران در طبیعت
محمد تقی زاد | ۵- پیشگام شهید
لوچیان |
| ۲۶- انسان نخستین
دونالد بار | ۱۶- جانوران شگفت انگیز
ای . آگیوشکین | ۶- مدرسه برای همه
گوان هوا |
| | ۱۷- زندگی جانوران
چاروشین | ۷- دو خواهر فداکار
ن - وثوقی |
| | ۱۸- مقدمه ای بر جامعه شناسی و فلسفه
فریدون شایان | ۸- تفنگ شکاری
مین . تا . سینگ |
| | ۱۹- ما موریت حساس
میخالگوف | ۹- گرک و خرگوشها
غلامحسین متین |
| | ۲۰- نیروئی که جهان را بدحرکت درمی آورد
(از حدس تا یقین) م . واسیلیف و . . . | ۱۰- داینوسورها
میخائیل فورمن |



انستازات كتبه

خيابان انقلاب - خيابان فروردين - تلفن ۶۶۳۵۸۸

۳۵ ريال